

تحلیل چالش‌های آزادسازی سیاسی در اردن از منظر نظریه ساختمندی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۹/۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۸

خلیل‌اله سردارنیا^{۱*}

حسین محسنی^۲

چکیده

آزادسازی سیاسی یا دموکراسی حداقلی، با دموکراسی حداکثری و نهادینه‌شده یکسان نیست و به‌لذا، به تثبیت و نهادینه‌شدن دموکراسی نمی‌انجامد؛ تحقق این هدف، مستلزم شرایط و فرصت‌های مطلوب در ساختار قدرت و حاکمیت و کنشگران سیاسی و مدنی است. این پژوهش با روش پژوهش تحلیلی-تیینی و رویکرد جامعه‌شناختی سیاسی در قالب نظریه ساختار-کارگزار و ساختمندی و با هدف تحلیل ریشه‌ها و چالش‌های فراروی آزادسازی سیاسی در اردن انجام شده است که با وقوع بحران اقتصادی و جنبش‌های اجتماعی اعتراضی طبقه‌های متوسط و توده‌ها در اردن از سال ۱۹۸۹ آغاز شد و با بهار عربی جنب‌وجوش یافت. گرچه واقع‌بینانه نیست که پاره‌ای پیشرفت‌های اولیه اردن را درخصوص دموکراسی نادیده بگیریم، هنوز دراینباره با چالش‌ها و کاستی‌های اساسی مواجه است. مهم‌ترین پرسش پژوهش، آن است که «فرایند آزادسازی سیاسی در اردن در سه دهه اخیر با چه موانع یا چالش‌های مهم سیاسی-اجتماعی مواجه بوده است؟»؛ فرضیه تحقیق، آن است که فرایند آزادسازی سیاسی در اردن به تحقق پاره‌ای تحولات و اصلاحات در ساختار قدرت، رهبری سیاسی، جنبش‌های اجتماعی و کنشگران مدنی و سیاسی دموکراتیک منجر شده است که نظام سیاسی این کشور را از شیخ‌نشین‌های خلیج فارس متمایز می‌سازد؛ باوجود این با چالش‌ها، کاستی‌ها و موانع مهم ساختاری و غیرساختاری نیز مواجه بوده که عبارت‌اند از: ضعف اراده سیاسی در حاکمیت، سلطه و استیلای نخبگان و کنشگران حکومتی سنتی-قبیله‌ای در ساختار قدرت سیاسی، نهادینگی فرهنگ تابعیت در توده‌ها و شکاف‌های ایدئولوژیک و سیاسی میان کنشگران و نیروهای اجتماعی و معترض.

واژگان کلیدی: آزادسازی سیاسی، ریشه‌های آزادسازی، چالش‌های آزادسازی، اردن.

۱. استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول: kh_sardarnia@yahoo.com)

مقاله پژوهشی

صفحه ۲۹۹-۳۲۵

۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه شیراز

(hoseinmohseni52@gmail.com)

مقدمه

خاورمیانه عربی از دهه ۱۹۹۰ به این سو، آغاز تدریجی روند آزادسازی سیاسی^۱ را در تعدادی از کشورها با نظام‌های سیاسی سلطنتی و غیرسلطنتی، شاهد بوده‌است اما این روند در کل منطقه، فراگیر نبوده و با چالش‌ها و موانع مهم ساختاری و غیرساختاری در کنشگران اجتماعی یا نیروهای اجتماعی، مواجه بوده‌است. وقوع بهار عربی در شمال آفریقا و آثار سرایتی آن بر تعدادی قابل توجه از کشورهای خاورمیانه با درجات و سطوح گوناگون، گرچه بارقه‌هایی امیدبخش برای آزادسازی و دموکراسی^۲ در منطقه ایجاد کرد و کمی به روند آزادسازی سیاسی تحرک بخشید، با وجود این، منطقه در این خصوص با چالش‌های جدی ساختاری از جمله مقاومت‌ها و محدودیت‌های سیاسی، کنترلی و نظارتی در ساخت قدرت سیاسی یا حاکمیت و غیرساختاری مانند عدم تعهد کنشگران حزبی و نهادهای مدنی به قواعد بازی دموکراتیک، عدم خویشتن‌داری سیاسی در کنشگران مدنی، قدرت‌طلبی و قانون‌گریزی در کنشگران و شهروندان مواجه است. وجود و استمرار موانع و چالش‌های ساختاری و غیرساختاری در کنار فرهنگ نهادینه‌شده تابعیت و ضعف جدی نهادهای مدنی و ارتباط ضعیف آنها با توده‌ها سبب شده که هنوز تعدادی قابل توجه از تحلیلگران بر باور خود مبنی بر مقاومت‌های منطقه در مقابل دموکراسی، وفادار بمانند؛ در این باره می‌توان به تحلیل‌های صاحب‌نظران مهم غربی و خاورمیانه‌ای همچون آصف بیات، سعدالدین ابراهیم، هانتینگتون، رافائل پاتایی و دیگران اشاره کرد. بی‌نتیجه ماندن بهار عربی، عدم تحقق دموکراسی و وقوع جنگ و بحران‌های داخلی در خاورمیانه عربی می‌توانند بهترین مصداق‌ها و شواهد در این خصوص باشند.

اردن، یکی از نخستین کشورهای خاورمیانه عربی بود که با آشکارشدن نشانگان بحران اقتصادی منطقه‌ای در کشورهای نفت‌خیز و آثار شدید آن بحران بر اقتصاد داخلی به صورت جدی با جنبش‌های اعتراضی و تحول‌خواه و پدیده اعتراض‌های خیابانی یا «سیاست خیابان»، مواجه شد؛ یکی

1. Political Liberalization

۲. لازم است، یادآوری شود که آزادسازی سیاسی درحقیقت همان دموکراسی حداقلی با شاخص‌هایی مانند حق رأی شرکت در انتخابات و برخی آزادی‌های سیاسی اولیه است اما دموکراتیزاسیون به معنی دموکراسی حداکثری و نهادینه‌شده با شاخص‌هایی همچون: رقابت نهادینه‌شده حزبی و گروهی، نهادینه‌شدن فرهنگ سیاسی دموکراتیک، مسئولیت‌پذیری مدنی و دموکراتیک حکومت و نهادهای مدنی و از این قبیل است که در یک روند زمانی طولانی مدت روی می‌دهد.

از مهم‌ترین پاسخ‌های اردن به این بحران، طرح و اجرای برنامه آزادسازی سیاسی از بالا بود. درحقیقت، آزادسازی سیاسی در اردن، نوعی راهبرد تدافعی با آمیزه‌ای از عقلانیت و واقع‌بینی سیاسی و زمان‌شناسانه برای جلوگیری از استمرار شورش‌ها و جنبش‌های اعتراضی توده‌های خشمگین شهری و طبقات متوسط ناراضی شهری، جلوگیری از رادیکالیسم فراگیر و درنهایت برای حفظ حاکمیت و جلوگیری از انقلاب بوده اما با چالش‌ها و موانعی جدی نیز مواجه است که این چالش‌ها، از گذار اردن از دموکراسی حداقلی به دموکراسی حداکثری و تثبیت یافته جلوگیری کرده‌اند.

مهم‌ترین پرسش این پژوهش، آن است که «فرایند آزادسازی سیاسی در اردن در سه دهه اخیر با چه موانع یا چالش‌های مهم سیاسی - اجتماعی مواجه بوده است؟»؛ مهم‌ترین چالش‌های جامعه‌شناختی و داخلی فراروی آزادسازی سیاسی در اردن (فرضیه‌ها) عبارت‌اند از: ضعف اراده سیاسی در حاکمیت (عدم تمایل و اراده جدی در هیئت حاکم و رهبران سیاسی به دموکراسی واقعی و ریشه‌دار به دلیل ملاحظات قدرت و ترس از قدرت یافتن توده‌ها)، استمرار قابل توجه سلطه نخبگان و کنشگران حکومتی سنتی - قبیله‌ای بر دستگاه‌ها و نهادهای تصمیم‌گیری و کنترلی، نهادینگی فرهنگ تابعیت در توده‌ها و شکاف‌های ایدئولوژیک و سیاسی میان کنشگران و نیروهای اجتماعی و معترض و ریشه‌دار بودن رابطه توده‌های دارای عقلانیت معاشی و فرهنگ تابعیت با نخبگان سنتی - قبیله‌ای و ضعف ارتباط با نهادهای مدنی.

این پژوهش با روش پژوهش تحلیلی - تبیینی و رویکرد جامعه‌شناختی سیاسی در قالب نظریه ساختار - کارگزار و ساختمان‌داری و با هدف تحلیل ریشه‌ها و چالش‌های فراروی آزادسازی سیاسی در اردن انجام شده است. تبیین، یعنی همان پاسخ به چرایی است که چرایی عدم وقوع دموکراسی ریشه‌دار در اردن، در قالب محدودیت‌هایی در ساختار قدرت سیاسی و در کنشگران و فرهنگ سیاسی جامعه اردن توضیح داده می‌شود. منظور از ساختمان‌داری، همانا ترکیب موانع ساختاری و غیرساختاری به‌عنوان متغیر مستقل در تبیین متغیر مستقل، یعنی دموکراسی و موانع آن در جامعه اردن است.

الف - پیشینه تحقیق

درخصوص پیشینه پژوهش باید گفت که چندین مطالعه ارزشمند به زبان انگلیسی و تعدادی محدود به زبان فارسی درباره روند و چالش‌های آزادسازی در اردن انجام شده‌اند. در مطالعه‌ای

مشترک به زبان انگلیسی با عنوان «ارزیابی حمایت‌های دموکراسی در اردن» تلاش شده‌است که رابطه میان کمک‌ها و پشتیبانی‌های اقتصادی و مالی قدرت‌های غربی از انجمن‌ها و نهادهای مدنی و مردم‌بنیاد و چشم‌انداز دموکراسی از رهگذر آسیب‌شناسانه بررسی شود؛ یافته مهم این پژوهش، آن است که ملاحظات امنیتی و ژئوپلیتیکی قدرت‌های غربی، باعث شده‌اند که کمک‌های مالی به انجمن‌ها و نهادهای مردم‌بنیاد به صورت جدی و مستمر صورت‌نگیرند و به‌طور عمده جنبه تصنعی داشته‌باشند زیرا رژیم اردن هم‌پیمان آمریکا است (Echague, & Michou, 2011). یک پژوهشگر عرب در رساله دکتری خود با روش پیمایشی، موانع پیش روی دموکراسی در اردن در دوران پیش از بهار عربی را در قالب پرسش‌نامه‌ای بررسی کرده‌است؛ جامعه آماری در این مطالعه، دانشجویان دانشگاه امان هستند؛ یافته این پژوهش، آن است که اگرچه قانون اساسی، اصل جدایی (تفکیک) قوا را برای تضمین آزادی‌ها، حقوق شهروندی و جلوگیری از خودکامگی حکومت پذیرفته، حاکمیت بازیگران سستی، این اصول را به‌تناوب و مکرر نقض کرده‌اند؛ طبق این مطالعه، جنبش‌های اپوزیسیون و مردم اردن، فاقد قدرت واقعی برای پارلمان مستقل و ایجاد حکومت به‌طور کامل پاسخ‌گو هستند (Al.Azzam, 2008) در کتاب انگلیسی با عنوان *دموکراسی‌سازی در اردن*، به‌صورت تاریخی و تاحدی تحلیلی، ریشه‌ها و فرایندهای دموکراسی در اردن بررسی شده‌اند؛ در این کتاب، با رویکرد توصیفی و گاه تحلیلی، مشارکت زنان در انتخابات و موانع فرهنگی پیش روی آن، نقش احزاب با تمرکز بر اخوان‌المسلمین در انتخابات و مراحل و نتایج انتخابات در اردن در مقاطع تاریخی گوناگون، بررسی شده‌است؛ یافته مهم این مطالعه، آن است که شکاف‌های قومی و مذهبی در کنار ملاحظه‌کاری‌های سیاسی در حاکمیت، از پیشرفت جدی دموکراسی در اردن جلوگیری کرده‌اند؛ گرچه از این مطالب در پیشینه تاریخی استفاده شده‌است، رویکرد جامعه‌شناختی و نظری این مقاله با رویکرد تاریخی این مطالعه، متفاوت است (Al- Attivat, 2003)؛ پژوهشگری دیگر، فرایند ظهور جامعه مدنی و دموکراتیزاسیون در جهان عرب را به‌صورت کلی و با نیم‌نگاهی هم به اردن بررسی کرده‌است؛ یافته مهم این کتاب درباره کشور اردن آن است که گرچه نمی‌توان پیشرفت‌های اردن در خصوص آزادسازی سیاسی به تأثیر از الزام‌های اقتصادی و تحولات دموکراتیک جهانی را نادیده گرفت، محدودیت‌های ساختاری از جمله محافظه‌کاری در حاکمیت و نخبگان، از تعمیق دموکراسی جلوگیری می‌کند (Yom, 2005).

باقری و جعفرپور با تمرکز بر نظریه «آشوب»، ناکامی بهار عربی را در اردن بررسی کرده‌اند که

زاویه نظری آنها با این پژوهش، متفاوت است؛ نتیجه این مطالعه، آن است که گرچه بهار عربی سبب سرعت‌گیری اصلاحات سیاسی در دو بحبوحه تحولات جهان عرب شد، عواملی مانند اقدام‌های کنترلی و مالی پیشگیرانه و حمایت قدرت‌های خارجی سبب شد که آهنگ اصلاحات در این کشور، کند شود (باقری دولت‌آبادی و جعفرپور، ۱۳۹۳)؛ انجام این پژوهش به دلایلی از جمله زاویه متفاوت تحلیل و نظری (نظریه ساختار- کارگزار و ساختمندی)، عدم جامعیت در بررسی موانع و چالش‌های فراوی دموکراسی اعم از ساختاری و غیرساختاری در کنشگران و نیروهای اجتماعی و عدم نگاه عمیق در تحلیل‌های مطالعات ضروری می‌نمود.

تحقیق‌ها یا مطالعات انجام‌شده به‌طور عمده، تقلیل‌گرایانه به موضوع دموکراسی نگریسته‌اند؛ یعنی به‌صورت تک‌متغیره در زوایای اقتصادی، حکومت و شهروندان انجام‌شده‌اند و به‌صورت تلفیقی انجام‌نشده‌اند؛ مهم‌تر از همه اینکه در این پژوهش با نگاه طولی- فرایندی به جامعه اردن، چالش‌ها به‌طور صرف، بر پس از بهار عربی، متمرکز نشده بلکه در طول زمان و در بستر شرایط اجتماعی و سیاسی اردن بررسی شده‌اند. منظور از رویکرد طولی، نگاه روندمحور به موضوع دموکراسی و موانع آن در اردن با در نظر گرفتن ریشه‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی در گذشته‌های دور، تاریخ معاصر و زمان کنونی است.

ب- چارچوب نظری

در این نوشتار، نظریه ساختمندی گیلنر انتخاب شد؛ دلیل این‌گزینه‌ش، این بود که هم از تقلیل‌گرایی رویکرد ساختارگرا با تمرکز بر نقش عوامل ساختاری در حاکمیت و حکومت به‌دور است و هم از تقلیل‌گرایی رویکرد کنش‌گرا یا عاملیت با تمرکز بر کنشگران مدنی و حزبی؛ به‌عبارت‌دیگر، این رویکرد از نوعی واقع‌بینی تلفیقی، بهره‌مند است. یکی از مباحث مهم جدلی در میان جامعه‌شناسان، آن است که «آیا در فهم رویدادها و تحولات تاریخی، ساختارها یا نظام‌ها تعیین‌کننده هستند یا کنشگران؟». سه دسته از رویکردهای نظری در این خصوص هستند:

۱. رویکردهای معطوف به اصالت کارگزار یا عاملیت؛
 ۲. رویکردهای معطوف به اصالت ساختار؛
 ۳. رویکردهای معطوف به رابطه میان عاملیت و ساختار در فهم تحولات اجتماعی و کنش‌ها.
- ساخت یا ساختار در اشاره به ویژگی‌های نهادی شده جوامع یا نظام‌های اجتماعی به‌کار می‌رود که

در طول زمان و مکان شکل گرفته و گسترش یافته‌اند. ساخت، عبارت از قواعد و منابعی است که در ایجاد و مفصل‌بندی نظام‌های اجتماعی دخیل‌اند (Giddens, 1984:179). در تحلیل نهادی، ویژگی‌های ساختاری یا نهادینه شده به مثابه ویژگی‌های دائم بازتولید شده نظام‌های اجتماعی بررسی می‌شوند (Giddens, 1984:220). در رویکرد ساختارگرا بر نقش قواعد و منابع محدود ساز یا تشویق‌کننده، شرایط و بسترهای اجتماعی، دولت و ساخت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در فهم نوع رفتارهای فردی و اجتماعی تأکید می‌شود و این عوامل در تعیین رفتار عاملان انسانی، مهم و تعیین‌کننده تلقی می‌شوند. در رویکرد نظری کنش‌گرا، بر نقش آفرینی کنشگران یا عاملان انسانی و رفتار آنها در تحولات و رویدادهای اجتماعی تأکید می‌شود و آنها تعیین‌کننده در نظر گرفته می‌شوند؛ در چند دهه اخیر، تلاش‌هایی برای رفع این تقابل صورت گرفته است که این تلاش‌ها در دسته‌بندی سوم مبنی بر «نه تقابل بلکه تعامل و ارتباط دوسویه میان ساختار و کارگزار» قرار دارند؛ شاید مهم‌ترین تلاش در این زمینه، نظریه ساختمندی *آنتونی گیدنز* باشد؛ البته در اینجا قصد آن نیست که این بحث از منظر روشی به تفصیل بیان شود بلکه به بیان اجمالی بسنده می‌شود.

گیدنز بر دوسویگی یا تأثیر متقابل ساختار و کارگزار در فهم رفتارها و تحولات اجتماعی تأکید می‌کند؛ وی چنین می‌نویسد: منظور من از دوسویگی، آن است که ویژگی‌های ساختاری نظام‌های اجتماعی، هم وسیله و هم نتیجه اعمالی است که از کنشگران سرزده و نظام‌های یاد شده را تشکیل می‌دهند؛ ساخت هم مشوق و توان‌بخش است و هم بازدارنده و محدودیت‌ساز. براساس مفهوم دوسویگی ساخت، کنشگران در کنشگری به قواعد و منابعی، متوسل می‌شوند اما همان قواعد و منابع از رهگذر همین کنش‌ها نیز دوباره شکل گرفته یا متحول می‌شوند (Giddens, 1984:175). لذا از دید وی نمی‌توان هیچ خط تمایز یا تقابلی آشکار میان این دو مفهوم کشید یعنی هم باید به محیط یا بستر ساختاری یا کنش‌های وضعیت مند عاملان انسانی توجه کرد که براساس محدودیت‌ها و مشوق‌های آنها کردارها و کنش‌های کارگزاران انجام می‌شود و هم باید به آگاهی و کنش‌های آگاهانه و اولویت‌های کنشگران و کارگزاران انسانی توجه کرد.

در ادبیات توسعه سیاسی نیز به این دوسویگی توجه شده است؛ براین اساس باید گفت که ورود به دموکراسی و پیشرفت در این فرایند و نهادینه شدن آن از یکسو، به وجود مشوق‌های ساختاری در دولت، نهادهای سیاسی و نخبگان سیاسی و انعطاف‌پذیری آنها برای دموکراسی، مربوط است (البته

انعطاف‌پذیری‌ها به‌طور عمده به دلیل ملاحظات مشروعیتی، فشارها از سوی نخبگان و نیروهای مدنی و فشارهای خارجی است) و از سوی دیگر، به شرایط مطلوب در جامعه مدنی، اعمال فشار، انسجام و اتحاد میان نخبگان و رهبران مدنی و استمرار اتحاد در قالب جنبش دموکراسی‌خواهی، منوط است؛ در صورتی که این دو شرط حاصل نشوند، یعنی پایداری ساخت اقتدارگرای سیاسی و ضعف در کنشگران مدنی و عدم انسجام رهبران مدنی ادامه‌یابد، نتیجه آن، استمرار اقتدارگرایی یا حداکثر دموکراسی صوری^۱ خواهد بود.

در راستای رویکرد ساختمندی، در کنار تبیین نظری کنش‌گرا، لازم است به رویکرد کنش‌گرا یا عاملیت هم اشاره شود؛ رویکرد کنش‌گرای لاری دایموند، تلفیقی از کنش‌گرایی معطوف به نهادهای جامعه مدنی، نخبگان و رهبران اصلی آنهاست؛ وی با رویکرد کنش‌گرایانه‌تر بر عواملی از جمله «اعمال فشارهای مستمر کنش‌گران مدنی بر حکومت، انسجام و پیوندهای افقی میان آنها و کمک‌خواهی از نهادهای مدنی جهانی در گذار به دموکراسی و تحکیم آن» تأکید می‌کند.

ادانل و اشمیتز گرچه اهمیت بسیجگری جامعه مدنی را درک می‌کنند، بر نقش کنشگری نخبگان و رهبران مدنی، بیشتر تأکید دارند؛ آن دو، کنش‌گرایی نیروهای اجتماعی را در زیرمجموعه مدیریت و راهبردهای نخبگان قرار می‌دهند (Diamond, 1993:45)؛ در این مقاله، کاربست این رویکرد نظری با استخراج متغیرهای تبیین‌کننده آزادسازی سیاسی و موانع آن در اردن در قالب نقش حکومت، موانع و محدودیت‌ها در حاکمیت، رهبران سیاسی و کنشگران حزبی، جنبش‌های اجتماعی و شهروندان نشان داده شده است که به‌طور کامل در چارچوب رویکرد تلفیقی ساختمندی است.

۱. بحران اقتصادی به‌مثابه محرک آزادسازی سیاسی در سال ۱۹۸۹

از منظر جامعه‌شناختی، فرض اساسی بر آن است که هیچ پدیده‌ای در جهان اجتماعی، در خلأ رخ نمی‌دهد؛ آزادسازی سیاسی در اردن نیز از این فرض و قاعده مستثنی نیست. در چند دهه اخیر متأثر از دو پدیده بزرگ «جهانی‌شدن^۲ اقتصادی و سیاسی» و «انقلاب ارتباطات و اطلاعات»^۳ میان دو عرصه اقتصاد و سیاست و بحران‌های اقتصادی و سیاسی، ارتباطی بسیار جدی‌تر از گذشته

۱. منظور از دموکراسی صوری همان دموکراسی حداقلی و اولیه با مصادیقی همچون: آزادی‌های سیاسی و شرکت در انتخابات است که با دموکراسی نهادینه‌شده و حداکثری به‌طور کامل، متفاوت است.

2. Globalization

3. Information & Communication Revolution

روی داده‌است؛ از همین منظر می‌توان گفت که بحران و وخامت اقتصادی جامعه می‌تواند محرک مهم برای آزادسازی سیاسی به‌منظور ترمیم مشروعیتی حکومت با شاخص‌های نزولی عملکردی و خدماتی - اقتصادی باشد. اردن یکی از مهم‌ترین مصادیق آزادسازی سیاسی تدریجی و «از بالا به پایین»^۱ در خاورمیانه عربی از سال ۱۹۸۹ به این سو است که این مصادیق در واکنش به بحران اقتصادی ناشی از سقوط شدید بهای نفت در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ روی داد (Robinson, 1998: 388). اردن گرچه نفت‌خیز نیست، به دلیل اتکا به رانت‌های بین‌المللی یعنی کمک‌های مالی از ناحیه کشورهای نفت‌خیز منطقه و قدرت‌های غربی و نیز اتکای شدید به ارز یا وجوه ارسالی^۲ کارگران اردنی و کمک‌های مالی از ناحیه شیخ‌نشین‌های خلیج فارس به آن، دولت این کشور را می‌توان با تسامح «رانتیر» محسوب کرد (Robinson, 1998: 389). عواملی مانند کسری مالی دولت‌های منطقه و غربی ناشی از جنگ خلیج فارس، بحران اقتصاد جهانی و کاهش تقاضا برای نفت، سبب افت و کاهش شدید قیمت نفت در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ شد لذا کشورهای نظیر اردن که بخش عمده درآمد و ارز خود را از انتقال‌های ارزی و دلاری شیخ‌نشین‌های خلیج فارس دریافت می‌کرد، با بحران شدید اقتصادی و مالی و به تبع آن، بحران سیاسی، مواجه شد؛ در واقع، کشور اردن به دلیل نبود منابع نفتی و اقتصادی، عدم توسعه صنعتی و کشاورزی ضعیف و اتکای به‌طور عمده درآمدی به وجوه ارسالی کارگران از خلیج فارس و صنعت توریسم، به‌شدت از این بحران اقتصادی جهانی و افت شدید در قیمت نفت، متأثر شد لذا همه شاخص‌های اقتصادی آن، وضعیتی ناگوارکننده یافتند؛ علاوه بر این عامل منطقه‌ای و جهانی، عواملی از جمله «شکست راهبردهای رفاهی اقتصادی اردن در دهه ۱۹۸۰، قرض‌های فلج‌کننده، بوروکراسی گسترده، فساد، هزینه‌های گزاف نظامی، برنامه‌ریزی ضعیف اقتصادی، بازگشت مهاجران از کشورهای نفتی و ازدیاد جمعیت» بر تشدید بحران اقتصادی در اردن، تأثیرگذار بودند (Robinson, 1998: 390).

نخستین نتیجه مستقیم کاهش قیمت جهانی نفت و بحران اقتصادی و مالی، اخراج بسیاری از کارگران اردنی شاغل به کار در کشورهای نفتی منطقه و قطع درآمدهای رانتی انتقالی به این کشور بود. اخراج کارگران و افزایش جمعیت در اردن، سبب بیکاری فزاینده کارگران جوان و میانسال شد؛ در جنگ خلیج فارس، برای نمونه، نزدیک به دویست هزار کارگر مهاجر به اردن بازگشتند و نرخ

1 . Up- Down Liberalization

2 . Remittance

بیکاری در اردن به ۱۳ درصد افزایش یافت (World fact book, 2009). در فاصله سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۶، میزان بیکاری، سه برابر افزایش یافت که این میزان، بیشتر از سایر کشورهای در حال توسعه بود؛ در اردن و سوریه، بیش از ۷۰ درصد نیروی کار جوان زیر ۳۰ سال بیکار بودند (Malik & Awadallah, 2013:1-2)؛ درآمد سرانه اردن از ۲ هزار دلار در ۱۹۸۵ به کمتر از ۱۵۰۰ دلار کاهش یافت و میزان ارز انتقالی کارگران اردنی در جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۰ به شدت کم شد و از ۱ میلیارد به ۵۰۰ میلیون دلار و در سال ۱۹۹۱ به ۴۵۰ میلیون دلار کاهش یافت؛ میزان انتقال رسمی ارز از کشورهای عربی از بالای ۱ میلیارد به زیر ۴۰۰ میلیون دلار رسید لذا دولت اردن به شدت، به کسری بودجه، دچار شد (Robinson, 1998: 390).

صندوق بین‌المللی پول در گزارش خود در نوامبر ۲۰۰۳ اعلام کرد که میزان بالای بیکاری، بزرگ‌ترین چالش برای کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا محسوب می‌شود؛ در کنار عوامل بالا، سیاست‌های تعدیل اقتصادی که در اردن و برخی کشورهای منطقه که به توصیه صندوق بین‌المللی پول انجام شدند، در عمل پیامدهایی منفی مانند «افزایش هزینه‌های خدمات دولتی، کاهش یارانه‌ها، افزایش هزینه‌های رفاهی، مواد غذایی، مسکن و هزینه‌های بهداشت و درمان^۱ و در مواردی، قطع یارانه‌ها، افزایش هزینه‌های زندگی برای توده‌ها و اقشار میانی، تورم و در نهایت کاهش شدید استانداردهای زندگی» را برای توده‌ها به بار آورد (Bayat, 2002:4).

بحران اقتصادی با نتایج منفی اقتصادی یادشده، پیامدهایی منفی برای حکومت اردن و شاه حسین داشت که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

- سیاسی شدن توده‌های شهری و برجسته شدن اصطلاح «سیاست خیابان» با وقوع شورش‌ها و جنبش‌های اعتراضی توده‌های فقیر شهری

از آوریل ۱۹۸۹ به این سو، اردن، تناوبی از شورش‌ها را در اعتراض به گرانی نان و کمبود مواد غذایی تجربه کرد؛ گرچه طبقات متوسط جدید و تحصیل‌کرده همچون حقوقدانان، پزشکان و مهندسان، هدایت این جنبش‌ها را به‌طور عمده برعهده داشتند، طبقات متوسط به پایین، جوانان و فقیران روستایی و پایین شهری نیز به‌طور گسترده در این شورش‌ها شرکت جستند (Toth, 2003, :345-349). نتیجه مطالعه لاربی صدقی درخصوص خاورمیانه عربی از جمله اردن، از اواخر دهه ۱۹۸۰ به این سو نشان داد که روشن‌فکران و جامعه مدنی تنها بازیگر مهم در تحولات سیاسی اردن و کشورهای

مانند «الجزایر، تونس و مراکش» نبودند بلکه حضور گسترده توده‌های ناراضی اقتصادی و شورش‌های گسترده خیابانی نیز نقشی مهم در اعمال فشار به این حکومت‌ها به سمت آزادسازی سیاسی و اصلاحات داشتند؛ این شورش‌ها از ناتوانی دولت‌ها در پیشبرد سیاست‌های رفاهی، عدم توزیع عادلانه ثروت و ناکارآمدی حکومت‌ها حکایت‌داشتند (صدقی، ۱۳۸۰: ۱۸۰). برخی از نحلیلگران مانند تامپسون^۱، نگاهی مثبت و محترمانه به توده‌ها در جهان عرب دارند و آنها را کارگزاران عقلانی اعمال فشار برای پیشبرد اصلاحات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تلقی می‌کنند (Khalil, 2012: 49-53).

آصف بیات با تکیه بر شورش‌های اجتماعی توده‌های شهری ناراضی از بحران‌های اقتصادی، گرانی‌ها و عقلانیت معیشتی، اصطلاح «سیاست خیابان» را طرح کرد؛ در نظر بیات، «خیابان عرب» نه در شکل فیزیکی ساده بلکه بیانی از اعتراض‌های آگاهانه توده‌های ناراضی شهری ضد شرایط نامطلوب و حکومت‌های اقتدارگرا بود؛ خیابان، عاملی کلیدی برای بیان احساسات، خشم و نارضایتی‌ها در نبود احزاب بود. توده‌های شهری و طبقات متوسط به پایین، تشکیل‌دهندگان اصلی خیابان در اردن و سایر کشورهای عربی از دهه ۱۹۹۰ به این سو بودند (Bayat, 2010: 211)؛ در باور و دیدگاه وی، خیابان، تنها کانون بیان اعتراض‌های نامحدود توده‌های شهری ضدحکومت‌های اقتدارگرا و ناکارآمد است، زیرا آنان فاقد ساختارهای نهادی برای بیان مسالمت‌آمیز خواسته‌ها و مشارکت هستند. سیاست خیابان، بیانی از جنبش خودانگیخته توده‌های فاقد رهبری برای پایان‌بخشیدن به شرایط نامطلوب و تحمل ناپذیر بود. قیام خودانگیخته توده‌ها در اردن در پاسخ و اعتراض فراگیر به حکمرانی بد، فاسد و اقتدارگرا و انفجارها ضد شرایط تحمل‌ناپذیر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و عدم بهره‌مندی از حقوق واقعی شهروندی رخ داد (Khalil, 2012: 49-53).

- بحران مشروعیت سیاسی و شکاف دولت و ملت به تبع وقوع شورش‌ها و جنبش‌های اعتراضی توده‌ها و طبقات متوسط شهری

در چارچوب نظریه *مازلو*^۲ «سلسله‌مراتب نیازها»، برای توده‌های شهری اردن، نیازهای اقتصادی و معیشتی به‌عنوان مهم‌ترین اولویت نیازی و محرک رفتار اعتراضی بود؛ آنان ریشه بحران و معضل‌های اقتصادی و اجتماعی را در عواملی مانند «ساخت اقتدارگرای ناپاسخ‌گو و فاسد حکومتی، حکمرانی ضعیف و تبعیت شدید این حکومت‌ها از سیاست‌های تحمیلی بانک‌ها و مؤسسات اعتباری

1 . E.P. Thompson

2 . Maslow

بین‌المللی» می‌دانستند (El.said & Harrigan , 2006:448).^۱

در منطقه خاورمیانه، حکومت‌ها در پاسخ به بحران اقتصادی رویه‌هایی متفاوت را اتخاذ کردند؛ تعدادی از آنها مانند مصر، الجزایر و تونس به سمت «سیاست چماق یا سرکوب» روی آوردند اما حکومت سلطنتی اردن به سمت دموکراسی و آزادسازی حداقلی حرکت کرد (Unay, 2011:188)؛ درحقیقت در اردن، بحران مشروعیت سیاسی به‌مثابه بحران نظامی (سیستمی) بود که اگر مهار و کنترل نمی‌شد و ممکن بود به رادیکالیسم فراگیر و سقوط حکومت شاه حسین انجامد؛ در چنین اوضاع و احوالی بود که عقلانیت سیاسی و واقع‌بینی در هیئت حاکم اردن و در بالاترین نقطه آن، شاه حسین سبب شد که از یک سو، وعده آزادسازی سیاسی و اصلاحات سیاسی و اقتصادی برای پاسخ‌گوسازی حکومت داده‌شود و از سوی دیگر، یک سری برنامه‌های اقتصادی و رفاهی را اعلام کرد تا بتواند التیامی برای دردهای اقتصادی مردم و ترمیمی برای بحران مشروعیت و اعاده مشروعیت سیاسی باشد. آغاز روند آزادسازی در اردن و استمرار تدریجی اما کج‌دار و مریض آن سبب شد که از مراکش و اردن با اصطلاح «پادشاهی‌های مدنی»^۲ نام‌بیرند.

۲. آزادسازی سیاسی در اردن از سال ۱۹۸۹ تا وقوع بهار عربی در ۲۰۱۱

آزادسازی سیاسی و اصلاحات سیاسی از بالا به پایین در اردن، نوعی راهبرد تدافعی برای حفظ حاکمیت و جلوگیری از انقلاب بود؛ درحقیقت، آزادسازی و تحقق برخی اقدام‌های اصلاح‌طلبانه سیاسی در اردن از ۱۹۸۹ به این سو، جنبه ماهوی نداشت بلکه جنبه راهبردی (تاکتیکی) برای بقای سیاسی و استمرار قدرت سیاسی داشت و از نوعی مدیریت پیشگیرانه از انقلاب نشانی داشت. رابینسون در مقاله‌ای، از تحولات و اصلاحات سیاسی در این کشور با عنوان «دموکراتیزاسیون تدافعی»^۳ یاد می‌کند که به‌طور عمده به‌صورت پیش‌دستانه و مصلحت‌جویانه برای حفظ امتیازهای طبقه‌ها و نخبگان حاکم و ترمیم مشروعیت سیاسی حکومت انجام شد لذا به‌هیچ‌وجه، هدف، انجام تغییر و تحولات و اصلاحات ژرف دموکراتیک نبود (Robinson, 1998: 387)؛ بنابراین، برنامه دموکراسی‌سازی تدافعی که برخاسته از اعتراض‌های خیابانی با محتوای اقتصادی و معیشتی بود، نمی‌توانست نویدبخش گذار اردن از دموکراسی حداقلی به سمت دموکراتیزاسیون و دموکراسی

۱. به‌غیر از ترکیه، هیچ کشوری نتوانست سیاست‌های آزادسازی اقتصادی را با موفقیت اجرا کند.

2 . Civic Monarchies

3 . Defensive Democratization

حداکثری و نهادینه شده با ویژگی‌هایی از جمله «رقابت‌های دموکراتیک حزبی و گروهی، مشارکت فعالانه و مستقل، جامعه مدنی قوی، دولت به‌طور کامل پاسخ‌گو، انتخابات پارلمانی آزاد و جدایی واقعی قوا» باشد.

یکی از مصادیق شبه‌دموکراسی^۱ در اردن، تصویب قانون اساسی در سال ۲۰۰۵ بود؛ مهم‌ترین نشانگان دموکراتیک در این قانون اساسی عبارت‌اند از: برابری همه در برابر قانون، آزادی بیان، آزادی عضویت و فعالیت و نیز تشکیل انجمن‌ها و اجتماع‌ها و جدایی (تفکیک) مشروط قوا. گرچه براساس قانون اساسی، اردن از نوع «نظام پارلمانی» اعلام شد، در عمل، نظام اردن به «نیمه‌ریاستی» نزدیک‌تر است زیرا شاه به‌عنوان رئیس واقعی حکومت و دولت، اختیاراتی مانند «حق انحلال مجلس، عزل و نصب وزرا، دخالت بالا در قانون‌گذاری و رویه‌ها و تصمیم‌های قوه قضاییه و تعویق مجلس و کابینه، تعطیلی و انحلال کابینه» دارد (Jonasson, 2009: 164-165). بنابراین نمی‌توان به صرف پاره‌ای تصریح‌های اعلامی درباره آزادی‌ها و با نادیده گرفتن اختیارات قانونی پادشاه (که در بالا آمد) و موارد نقض آزادی‌ها در عمل، اردن را دارای دموکراسی واقعی تلقی کرد. اردن را نمی‌توان شایسته کامل عنوان سلطنت مشروطه همپای انگلستان دانست اما بی‌انصافی خواهد بود که آن را به‌طور کامل با پادشاهی‌های مطلق همچون عربستان، یکسان تلقی کرد.

یکی از مهم‌ترین مصادیق دگردیسی و گذار تدریجی جامعه اردن به سمت دموکراسی اولیه، برگزاری انتخابات به‌نسبت آزاد و رقابتی در چند دهه اخیر بود اما تاکنون با کاستی‌ها، موانع سیاسی و شبه‌قانونی و مهندسی انتخابات توسط دولت و بازیگران قدرتمند سنتی، مواجه بوده‌است. پادشاهی اردن همانند تعدادی از کشورهای جهان عرب مانند «تونس، الجزایر، مراکش، مصر، کویت، لبنان و فلسطین»، انتخابات به‌ظاهر رقابتی چندحزبی را برگزار کرده‌است اما این انتخابات به‌طور عمده از ماهیت رقابتی کامل مستقل و واقعی، بهره‌مند نبوده و به شکل شبه‌رقابتی و به‌نسبت مستقل و به‌مثابه ژست دموکراتیک بوده‌است؛ منظور آنکه با اجازه پاره‌ای آزادی‌های سیاسی، انتخابات چندحزبی، آزادی بیان و مانند آن به‌دنبال آن بوده‌اند که نزد مجامع دیپلماتیک و افکار عمومی، خود را کشوری دموکراتیک نمایش دهند. بسیاری از پژوهشگران، کثرت‌گرایی صوری^۲ و محدود چندحزبی را در اردن و چند کشور دیگر، نه به‌مثابه امر راهبردی با ماهیت دموکراتیک بلکه به‌مثابه روشی برای بقای سیاسی

1 . Pseudo Democracy

2 . Formal Pluralism

این رژیم‌ها تلقی کرده‌اند (Posusney, 2002:35).

در تمام انتخابات‌ها از ۱۹۸۹ به این سو، رقابتی میان طیف‌های اسلام‌گرا به‌ویژه اخوان‌المسلمین با نامزدهای قبیله‌ای، سنت‌گرا، چپ‌گرایان و ملی‌گرایان وجود داشته اما در نبود تحزب، رقابت تاحد زیادی، ناقص و ناکامل بوده است (Robinson, 1998: 392)؛ مؤسسه «خانه آزادی» اردن، مراکش، کویت و لبنان را در ردیف کشورهای به‌نسبت آزاد یا دموکراسی حداقلی گنجانده است (Harlik, 2006:668).

یکی دیگر از مصادیق آزادسازی سیاسی، تدوین «منشور ملی برای دموکراتیزاسیون» در دسامبر ۱۹۹۰ بود؛ این منشور، نوعی سند مترقی با تأکید و تصریح بر برابری در مقابل قانون، کثرت‌گرایی فکری، حقوق دموکراتیک و تساهل بود. در سال ۱۹۹۲، «منشور ملی برای قانون احزاب سیاسی و قانون مطبوعات و انتشار» طرح و اعلام شد تا تأییدی دیگر برای آزادسازی سیاسی در اردن باشد اما این سند یک‌سری خطوط قرمز را اعلام کرد که به‌مثابه الزام و محدودیت ساختاری حقوقی و سیاسی، مانع از آزادی احزاب و مطبوعات و گردش آزاد اطلاعات در اردن شده است؛ برای نمونه، درخصوص احزاب، شروط و الزام‌هایی مانند عدم ارتباط مالی و سیاسی با خارج از کشور، در این منشور تصریح شد.

نخستین حزبی که قانونی اعلام و تشکیل شد، حزب «اتحاد ملی اردن» بود. تا انتخابات ۱۹۹۳، حدود بیست حزب ثبت شدند. درخصوص مطبوعات نیز می‌توان به پاره‌ای خطوط قرمز و محدودیت‌های ساختاری حقوقی اشاره کرد که عبارت‌اند از: ممنوعیت هر نوشته توهین‌آمیز به شاه و خاندان حاکم، حمله به رؤسای دولت‌های عربی، توهین و بی‌احترامی به مقام‌های ارتش و امنیتی و هر نوع هتک حرمت به افراد (Robinson, 1998: 394-396).

یکی از نشانگان آزادسازی سیاسی، حضور اولیه و مشارکت سیاسی زنان در انتخابات و بهره‌مندی از حق سیاسی نامزدشدن برای انتخابات پارلمانی و شوراهای شهری بوده است که در قانون اساسی جدید و منشور ملی برای دموکراسی تصریح شده بود؛ درحقیقت، مشارکت زنان در حیات عمومی و سیاست به‌عنوان امری ضروری پس از تشکیل اتحادیه زنان عرب در سال ۱۹۷۵ با هدف بالا بردن آگاهی‌های سیاسی در زنان، ریشه‌کن کردن بی‌سوادی، و ایجاد آمادگی در زنان برای اعمال و پیشبرد حقوق سیاسی‌شان آغاز شد (Al-Attivat & et. al, 2003: 13). زنان اردن در سال ۱۹۷۴ از حق رأی و انتخاب و عضویت در قوه مقننه، بهره‌مند شدند اما در عمل، تا اوایل دهه ۱۹۹۰، چندان مجالتی برای

نامزدشدن آنها به منظور اعمال حقوق سیاسی زنان، فراهم نشد؛ این امید وجودداشت که در سال ۱۹۸۹، زمانی که شاه حسین، اصلاحاتی سیاسی را آغازکند، این کشور در مسیر دولتی دموکراتیک برای پیشبرد حقوق زنان قرارگیرد (Echague and Michou, 2011, 2) اما نتایج انتخابات سال ۱۹۸۹ نشان‌دهنده ناکامی زنان در بهره‌برداری از انتخابات بود؛ از میان دوازده نامزد، هیچ‌یک به پیروزی نرسیدند؛ این ناکامی بر انزوای زنان افزود و در نتیجه برای انتخابات ۱۹۹۳ تنها سه زن نامزدشدند (الفقی، ۱۳۸۳: ۲۴۴).

برای تشویق زنان به مشارکت در سیاست‌های محلی، کابینه در سال ۱۹۹۴، ۹۹ زن را به سمت‌هایی در کمیته‌های شهرداری منصوب کرد که [این کمیته‌ها] برای آماده‌سازی انتخابات به شوراهای شهرداری و شهرداری‌ها تشکیل شده بودند؛ در نتیجه آن، ۲۰ زن به گونه‌ای بی‌سابقه در انتخابات سال ۱۹۹۵ شرکت کردند (al- Attivat & et. al, 2003: 14-15). زنان در دهه ۱۹۹۰، ۶۰ درصد شاغلان وزارت آموزش و پرورش را تشکیل می‌دادند، اما سهم ایشان از پست‌های کلیدی در این وزارت‌خانه فراتر از ۱۲ درصد نبوده است (الفقی، ۱۳۸۳: ۲۳۹-۲۳۷).

براساس داده‌های یک منبع، نمره ۱-۳ معرف سطح بالای آزادی مدنی، نمره ۳-۵ کشورهای به نسبت آزاد و نمره ۷-۵/۵ معرف اقتدارگرا یا غیردموکراتیک بودن کشور است. طبق داده‌های ۲۰۰۳-۱۹۸۰ نظام‌های سلطنتی این منطقه از حیث آزادی‌های مدنی اغلب در فهرست کشورهای غیردموکراتیک آمده‌اند اما اردن در کنار مراکش، عمان و کویت با نمره ۵ به طور تقریبی جزء کشورهای به نسبت آزاد بوده‌اند (Jama & Tesslor, 2008:93).

جمال و تسلا در مطالعه‌ای با استناد به داده‌های بیست پیمایش یا نظرسنجی نگرشی-ارزشی از پنج کشور جهان عرب، میان سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶ و «داده‌های پیمایش جهانی ارزش‌ها» نشان می‌دهند که تأیید ارزش‌های دموکراتیک در جهان عرب به گستردگی یا حتی بالاتر از برخی مناطق دیگر جهان است. به طور متوسط، ۸۶ درصد از پاسخ‌گویان این کشورها (اردن ۹۳ درصد، فلسطین ۸۸ درصد، الجزایر ۸۱ درصد، مراکش ۱۶ درصد و کویت ۹۳ درصد) معتقد بودند که دموکراسی، بهترین نظام سیاسی جهان است؛ پاسخ به این گزینه که «ر کشور ما نظام دموکراتیک می‌تواند بهترین گزینه باشد» به طور متوسط در سطح ۹۰ درصد بوده است؛ در پنج کشور یادشده به طور متوسط ۸۳ درصد پاسخ‌گویان به اجرای تدریجی اصلاحات سیاسی اعتقاد داشته‌اند (Jamal & Tesler, 2008).

پژوهشگری دیگر طی مطالعه‌ای جداگانه درخصوص مصر و اردن به نتیجه می‌رسد که در این دو کشور، حامیان قوی اسلام‌گرایی، حامیان جدی دموکراسی نیز بوده‌اند؛ در این میان می‌توان به اعضا و هواداران اخوان المسلمین و حزب الوسط در مصر و جبهه اقدام اسلامی و اخوان المسلمین در اردن اشاره کرد (Jamal 2006: 54).

۳. بهار عربی، تکانه‌ای برای اصلاحات سیاسی به مثابه راهبرد تاکتیکی برای بقای سیاسی

درخصوص آثار بهار عربی بر کشورهای عربی منطقه، دو رویکرد متفاوت وجود دارند: در رویکرد «استثنا گرایی»^۱ باور بر آن است که کشورهای منطقه به‌ویژه کشورهای نفتی به دلیل ظرفیت‌های اقتصادی، رفاهی و کنترلی ناشی از اقتصاد نفتی و رانتیر، همچنان مانند گذشته، ثبات سیاسی خود را حفظ کرده، از بهار عربی مصون بمانند؛ در این رویکرد، دو عامل «نان» و «کرامت»^۲ در ثبات منطقه همچنان مؤثر خواهند بود؛ اما در جهت عکس، در رویکرد «عادی‌گرایان»^۳ باور بر آن است که کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه همانند کشورهای دیگر نمی‌توانند در مقابل امواج دموکراسی و بهار عربی، مصون بمانند؛ تنها تفاوت در میزان تأثیرپذیری این کشورها در مقایسه با سایر کشورهاست (Abdullah, 2014: 35-37). در چارچوب نظریه «آثار سرایتی»^۴ باید گفت که وقوع بهار عربی در شمال آفریقا، از همان روزها و هفته‌های نخستین، دارای آثار سرایتی بر کشورهای منطقه اما با سطوح و درجات متفاوت اثرپذیری بود. قطر و امارات متحده، کشورهایی به‌طور تقریبی مستثنی و بدون تأثیرپذیری از بهار عربی بودند؛ اردن، کویت و عربستان جزو کشورهایی با تأثیرپذیری میانی (متوسط) و کشورهایی که انقلاب و جنگ داخلی در آنها رخ داد، در رده با تأثیرپذیری بالا طبقه‌بندی شده‌اند.

اردن به دلیل آسیب‌پذیری ناشی از بحران اقتصادی در کشورهای نفت‌خیز، ناچار شد از دهه ۱۹۹۰ به این سو به سمت آزادسازی سیاسی محدود از بالا به پایین حرکت کند؛ در امتداد همان بحران و در بستر آسیب‌پذیری‌های مشروعیتی ناشی از عدم پیشرفت محسوس در دموکراسی و ضعف عملکردی، بهار عربی به مثابه تکانه دوم به اردن سرایت کرد. در اردن در روزها و هفته‌های نخستین، نآرامی‌هایی به نسبت شدید، خونین و بی‌سابقه رخ داد و انتقادهای عمومی هم به صورت بی‌سابقه ضد

1 . Exceptionalism

2 . dignity

3 . Normalists

4 . Demonstrative Effects

سلطنت به وقوع پیوست.

در اردن، آشوب‌ها و اوضاع، پس از مدتی کنترل‌شد و بی‌ثباتی ادامه‌نیافت؛ مهم‌ترین دلایل در این خصوص عبارت‌اند از: تجربیات و نشانگان پیشین آزادسازی سیاسی، انجام پاره‌ای اصلاحات سیاسی پس از وقوع بهار عربی، انعطاف‌پذیری قابل توجه حکومت در مقابل درخواست‌ها و معترضان پس از بازگشت آرامش نسبی، پذیرش توزیع نسبی قدرت در پارلمان، دولت و عرصه عمومی و اعطای آزادی‌های سیاسی نسبی به مخالفان معتدل؛ انعطاف‌پذیری پادشاهی اردن در مقابل معترضان با وعده‌های بالا، نوعی عقلانیت سیاسی برای مدیریت پیشگیرانه از بی‌ثباتی‌ها و در راستای راهبرد (استراتژی) بقای سیاسی بود. (Ferguson, 2017: 60).

جابه‌جایی برخی رؤسای نهادها و پست‌های حکومتی از دیگر تاکتیک‌های (فنون) مصلحت‌جویانه برای بقای و ثبات سیاسی در اردن بود؛ علاوه بر راهبردهای سیاسی، حکومت اردن از سیستم‌های تشویقی اقتصادی نیز استفاده کرد. دولت سوبسیدهای انرژی و غذایی، حقوق کارکنان بخش‌های عمومی و همچنین دستمزدها را افزایش داد؛ پادشاه *عبدالله*، همچنین نظارت و پیشبرد طرح‌های توسعه اقتصادی را در دستور کار قرارداد و بر همین اساس بود که او از مناطق جنوبی کشور، جایی که طرح‌های توسعه به ارزش ۱.۲۱ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری شده بود، دیدن کرد (بوخارس، بی‌تا: ۷۱).

در اردن با مشاهده نخستین نشانه‌های بحران با انجام پاره‌ای اصلاحات اساسی، بسیاری از اعتراض‌های رادیکال که خواهان دموکراسی خواهی و تشکیل حکومت مشروطه سلطنتی بودند، کنترل شدند (بوخارس، بی‌تا: ۷۲). در راستای اصلاحات نهادی، در ماه فوریه ۲۰۱۱، پادشاه اردن، کمیته «گفتگوی ملی» را برای بازبینی قانون احزاب سیاسی، اصلاحات قانون اساسی و تقویت جداسازی قوا تشکیل داد. در آگوست ۲۰۱۱، پادشاه گروه خبرگان قانون اساسی را برای امکان اصلاح در قانون اساسی در دستور کار قرارداد؛ علاوه بر آن، «کمیته بررسی اشتباه‌های روی داده در انتخابات مستقل»، محدود کردن قدرت فراگیر دادگاه‌های امنیتی حکومتی و افزایش حفظ آزادی‌های مدنی هم در دستور کار قرار گرفت (بوخارس، بی‌تا: ۷۳)؛ از دیگر اصلاحات نهادی می‌توان به طرح تشکیل دادگاه قانون اساسی، امکان محاکمه مقام‌های دولت در دادگاه‌های عادی، مشروط شدن انحلال پارلمان توسط پادشاه و اصلاح برخی قوانین انتخاباتی اشاره کرد (جوانپور و بنی‌هاشمی، ۱۳۹۰: ۸۸).

در راستای سیاست‌های تاکتیکی برای اقناع افکار عمومی و ثبات، «حزب اصلاحات» در سال

۲۰۱۲ تأسیس و براساس این اصول کلی تشکیل شد:

۱. پذیرش مشروعیت سیاسی حکومت و رهبری هاشمی‌ها؛
۲. تأیید متن و روح قانون اساسی و به‌دست‌آوردن اجماع عمومی برای قوانین؛ ۳- باور جدی برای ضرورت ایجاد نوعی دولت سیاسی مؤثر و کارآمد برای تشویق و نهادینه‌کردن مشارکت مؤثر شهروندان در حیات سیاسی و اجتماعی؛
۳. تأیید و تأکید بر جداسازی (تفکیک) قوا (Identity Center, 2013-2014: 42-43).
گرچه روند اصلاحات^۱ در اردن، روزه‌هایی را در نظامی اقتدارگرا و پادشاهی گشوده‌است، اصلاحات به‌صورتی واکنشی و تاکتیکی صورت گرفته، نه صادقانه و با ژرفا و اراده سیاسی جدی در حاکمیت برای اصلاحات؛ به‌عبارت‌دیگر، حکام اردن در زمینه اصلاحات سیاسی و اجتماعی به‌نحوی عمل کرده‌اند که می‌توان به‌طور خلاصه، آن را «یک گام به جلو و دو گام به عقب» دانست؛ در اینکه حکام اردن، عامدانه چنین سیاستی را درپیش گرفته‌اند، تردیدی وجود ندارد اما باید در بررسی این اقدام، مجموعه عوامل دیگر را نیز در نظر داشت و با دیدی واقع‌بینانه به تحلیل این پدیده نگریست. با وجود برخی موفقیت‌ها و دستاوردها در انجام اصلاحات دموکراتیک، اپوزیسیون بر این باور است که اصلاحات، به‌طور عمده سطحی و روبنایی و فاقد عمق یا ژرفا هستند که دلایل آن را می‌توان چنین برشمرد:

۴-۱. عدم اراده سیاسی جدی و موانع ساختاری حاکمیتی فراوری اصلاحات

در ادبیات سیاسی، باور بر آن است که آزادسازی سیاسی و ورود به دموکراسی، به‌لزمه به تحکیم و تثبیت دموکراسی نمی‌انجامد لذا پیش‌شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نیازاست که آن هم در یک روند زمانی درازمدت رخ می‌دهد. یکی از مهم‌ترین پیش‌شرایط، وجود اراده سیاسی جدی و صادقانه در حاکمیت برای رفع موانع و ایجاد فرصت‌های ساختاری سیاسی، حقوقی و فرهنگی و بسترسازی برای مشارکت شهروندان و نهادهای مدنی است. در میان کشورهای جهان عرب، گرچه در اردن در بیش از دو دهه اخیر، پیشرفت‌هایی محسوس در خصوص آزادسازی سیاسی رخ داده، هنوز با تحکیم دموکراسی و گذار از دموکراسی حداقلی به حداکثری، بسیار فاصله دارد. گرچه نمی‌توان وجود شواهدی از اراده در ملک عبدالله را برای آزادسازی و دموکراسی، منکر شد، این اراده، خیلی محکم و جدی نبوده‌است. پادشاه اردن بارها بر پیشرفت در جهت دستیابی به دموکراسی، پلورالیسم،

روتن اقتصادی و آزادی بیان و تفکر در اردن به‌عنوان روندی برگشت‌ناپذیر تأکید کرده‌است. با این حال، ابتکارها و اقدام‌های اعلامی و انجام‌شده برای تحقق اصلاحات سیاسی، چندان مهم و جدی نبوده‌اند. به تأثیر از نهادینه‌بودن استیلای حاکم بر ساختار قدرت سیاسی، بسیاری از عناصر رسمی دموکراسی در اردن مانند احزاب سیاسی، قوانین مربوط به آزادی اجتماع‌ها، تشکل‌ها و انتخابات‌ها کم‌وبیش منظم وجود دارند اما به‌طور عمده صوری و کمتر مستقل هستند؛ در عمل، پادشاه، انحصار به‌طور تقریبی کامل در قدرت دارد؛ او اغلب از طریق مؤسسات فراتر از قانون اساسی قدرت را اعمال کرده و پارلمان را محدود می‌کند. لذا مؤلفه‌های محدودکننده قدرت اجرایی و پادشاه در قانون اساسی، به‌طور عمده در مقابل پادشاه رنگ‌باخته، روی کاغذ باقی می‌مانند.

طبق قانون اساسی، پادشاه می‌تواند نخست‌وزیر، کابینه و مجلس نمایندگان را منصوب و قوانین را و توکند. پادشاه با وضع «قوانین موقت» در زمان انحلال پارلمان، می‌تواند قدرت خود را تثبیت و هر زمان، لازم دانست، پارلمان مصمم به اصلاحات دموکراتیک را منحل کند. پادشاه از طریق دادگاه سلطنتی و سرویس‌های اطلاعاتی می‌تواند مخالفان و دموکراسی‌خواهان را کنترل و مجازات کند (Echague and Michou, 2011: 2). اگرچه قانون اساسی، اصل تفکیک قوا را برای تضمین آزادی‌ها و حقوق شهروندی و جلوگیری از خودکامگی حکومت پذیرفته، حاکمیت و بازیگران سنتی، این اصول را به‌تناوب و مکرر نقض کرده‌اند. نتیجه مطالعات مؤسسه «خانه آزادی»^۱ نشان می‌دهد که جنبش‌های اپوزیسیون و مردم اردن، فاقد قدرت واقعی برای پارلمان مستقل و ایجاد حکومت به‌طور کامل پاسخ‌گو هستند (AL.Azzam, 2008: 270).

پادشاه و نهادهای امنیتی می‌توانند از طریق قوانین اضطراری و امنیتی، فعالیت‌های سیاسی و آزادی‌های سیاسی، اعتراض‌ها را کنترل کنند. سیاست‌ها و اقدام‌های کنترلی به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های ساختاری، به‌نوعی، به ایجاد «فرهنگ ترس»^۲ در اردن و عدم تمایل جدی شهروندان و نهادهای مدنی به انتقاد آشکار از ساختار قدرت و پادشاه انجامیده‌است. دولتمردان اردنی از طریق الزام‌ها و خطوط قرمز حقوقی و کنترلی ساختاری، محدودیت‌های بسیاری بر مطبوعات اعمال کرده‌اند. در ژوئن ۲۰۱۳ طی دستوری، دوپست وب‌سایت به بهانه نداشتن مجوز رسمی از نهادهای دولتی، تعطیل شدند (باقری دولت‌آبادی و جعفرپور، ۱۳۹۳: ۲۷ و ۲۸)؛ همچنین فعالیت‌های سیاسی در دانشگاه‌ها با

1 . Freedom House

2 . Fear Culture

محدودیت‌هایی زیاد، مواجه بوده‌اند، اتحادیه‌های دانشجویی تنها در محدوده دانشگاه‌های خود می‌توانند فعالیت کنند «کمپین ملی حقوق دانش‌آموز» (سال ۲۰۰۸)، و «اتحادیه جوانان دموکراتیک اردن» که در سال ۲۰۰۲ تأسیس شدند، مهم‌ترین تشکل‌های سازمانی دانشجویی و دانش‌آموزی هستند (Kabatilo, 2014: 48).

حکومت اردن از طریق سازوکارهای کنترلی و قانونی، فعالیت تشکل‌های زنان را نیز تحت کنترل قرار داده‌است. پس از وقوع بهار عربی، اصلاح‌طلبان و فعالان سیاسی فمینیست، امیدوار بودند که مشارکت و حضور خود را در قدرت سیاسی گسترش دهند اما آمیزه‌ای از عوامل از جمله محدودیت‌ها و سازوکارهای کنترلی، مخالفت سنت‌گرایان در میان اسلام‌گرایان سلفی و نخبگان سیاسی در کرانه شرقی رود اردن و ضعف رهبری و سازمان‌دهی مانع از ایجاد جنبش اجتماعی فراگیر زنان برای پیشبرد حقوق شهروندی شده‌اند. فعالیت‌های بخشی بزرگ از سازمان‌های زنان اردنی را نخبگانی رهبری می‌کنند که دارای روابط قوی با رژیم هستند؛ رهبران بسیاری از این گروه‌ها بیشتر به اهداف اجتماعی اهمیت می‌دهند تا اهداف سیاسی با هدف چالش رژیم و نخبگان حاکم (Ferguson, 2017: 61- 65).

دولت اردن برای نشان دادن چهره دموکراتیک در سال ۱۹۹۲، «کنوانسیون رفع همه اشکال تبعیض ضد زنان»^۱ را در پارلمان تصویب کرد اما در عمل، اجرای تعدادی قابل توجه از مفاد آن به دلایل سیاسی و مخالفت‌ها از ناحیه محافظه‌کاران سنت‌گرا و اسلام‌گرا با توجیه مغایرت با شرع و فرهنگ جامعه به تعویق افتاده‌است اما با وجود این، نمی‌توان فرصت‌های ایجاد شده توسط حکومت برای مشارکت سیاسی زنان را نادیده گرفت که مهم‌ترین مصادیق آن عبارت‌اند از: انتصاب برخی زنان به عضویت شورای شهر، اجازه نامزد شدن به زنان برای پارلمان و شورای شهر و افزایش درصد کرسی‌های زنان در شورای شهر (Kabatilo, 2014: 118-122).

۴-۲. رابطه بازتولیدی - حمایتی میان توده‌ها و ساخت اجتماعی و فرهنگی تابعیتی با نخبگان

سنت‌گرا

نخبه‌گرایانه بودن ساختار قدرت و حاکمیت در اردن و نیز عدم نهادینگی نهادهای مدنی و فرهنگ تابعیتی نهادینه شده در توده‌های مردم، از دیگر موانع ساختاری در فراروی نقش‌آفرینی جدی

^۱ CEDAW

شهروندان در پویای دموکراتیک و سیاسی اردن بوده‌اند. آمیزه‌ای از ازدواج سنتی و کنشگر مهم سنتی و الیگارشیکی یعنی پادشاه و نخبگان سنتی - قبیله‌ای، فرهنگ تابعیت را در توده‌ها ریشه‌دار کرده‌است لذا ریشه‌داری این فرهنگ و عدم استقبال توده‌ها به‌ویژه در کرانه‌های شرقی رود اردن که متحد سنت‌گرایان ضد دموکراسی هستند، سبب شده که کنشگران دموکراسی خواه و اخوانی‌ها با استقبال فراگیر بدنه‌های اجتماعی، مواجه نشوند؛ در واقع در اردن، نوعی رابطه بازتولیدی میان ساخت به‌طور عمده نخبگی و سنتی قدرت سیاسی و ساخت اجتماعی و فرهنگی تابعیتی، از گذار از دموکراسی حداقلی به حداکثری جلوگیری کرده، فعالان نوگرا و نهادهای مدنی را با نبود پشتوانه فرگیر مردمی مواجه کرده‌است.

شواهد حاکی از آن‌اند که در اردن، مشارکت توده‌های ساکن در کرانه شرقی رود اردن به‌طور عمده منفی و در جهت تأیید نخبگان سنتی برای پارلمان بوده‌است. توده‌های ساکن در کرانه غربی رود اردن با وجود شواهد مثبت در تأیید نامزدهای چپ‌گرا، لیبرال و به‌طور عمده اخوان‌المسلمین برای پارلمان، اغلب، فاقد نقش مشارکتی و عدم عضویت فعالانه در نهادهای مدنی بوده، به‌طور عمده رأی‌دهنده بوده‌اند تا اعمال فشار برای حکومت پاسخ‌گو و مشارکت فعالانه نهادمند؛ آنها به‌طور عمده نقش ابزاری برای نمایش صوری و ویتروینی برای نشان‌دادن اراده حاکمیت به دموکراسی داشته‌اند. داده‌های مطالعه‌ای میدانی نشان می‌دهد که در مشارکت توده‌های اردنی، خطوط قومی و قبیله‌ای در رتبه نخست و خطوط فکری و ایدئولوژیک در رتبه دوم بوده، شهروندان منفعل و فاقد علایق ثابت برای مشارکت در رتبه سوم قرار می‌گیرند (AL.Azzam, 2008: 267).

در چارچوب نظریه «سلسله‌مراتب مازلو»، یکی دیگر از موانع ساختی، آن است که توده‌های اردنی برای نیازهای اقتصادی و معیشتی، اولویت و ضرورتی به مراتب بیشتر از ضرورت‌های آزادی خواهانه و اصلاحات سیاسی قایل‌اند. نتیجه برخی مطالعات میدانی از جمله *الاعظم* از آن حاکی است که همان توده‌های کرانه‌های غربی رود اردن نیز به دلیل عدم اهتمام احزاب و تشکل‌های اصلاح طلب به اصلاحات اقتصادی و سیاست‌های توزیعی، امید خود را به این بازیگران از دست داده‌اند (AL.Azzam, 2008: 269-270)؛ در همین خصوص، نظرسنجی انجام شده توسط «مرکز مطالعات استراتژیک دانشگاه اردن» در سال ۲۰۱۲ نشان می‌دهد که گرچه بیشتر اردنی‌ها و بدنه اجتماعی از وضع موجود در هنگام وقوع بهار عربی ناراضی بوده‌اند، به دلایل امنیتی و اولویت بر اصلاحات اقتصادی، خواستار تغییرهای رادیکال نیستند لذا آنها در میان دو گزینه تقدم اصلاحات سیاسی بر

اقتصادی (لگوی بهار عربی) و تقدم توسعه اقتصادی و ثبات سیاسی بر دموکراسی (الگوی شورای همکاری خلیج فارس)، اکثریت قاطعشان یعنی ۷۹ درصد، الگوی دوم را برگزیده‌اند. کاور،^۱ سفیر پیشین اردن در آمریکا معتقد است که بزرگ‌ترین تهدید برای اردن، بیکاری جوانان است و این عامل، محرک اصلی گرایش توده‌ها به پیشبرد الگوی شورای همکاری خلیج فارس بوده است (Helfont & Helfont, 2012: 90-91). موج اخیر اعتراض‌ها در سال ۲۰۱۸ در اردن، تأییدکننده همین نارضایتی است؛ این تظاهرات در اعتراض به دولت ناکارآمد از حیث اقتصادی و افزایش مالیات بر خدمات رخ داد و معترضان خواستار استعفای نخست‌وزیر شدند.

۳-۴. مخالفت و کارشکنی نخبگان قبیله‌ای - سنت‌گرا با گسترش آزادی‌ها و اصلاحات

سیاسی

یکی از موانع ساختاری فراروی دموکراسی در اردن، استیلای نخبگان و کنشگران سنتی بر حاکمیت و تصمیم‌گیری‌هاست؛ آمیزه‌ای از سلطه سنتی آنها بر قدرت، منافع سیاسی و اقتصادی ناشی از ملاحظه‌کاری، حفظ ساخت سنتی و الیگارشیک قدرت سیاسی و رقابت آنها با کنشگران رقیب چپ‌گرا، لیبرال و اسلام‌گرای نوگرا سبب شده‌اند که خطوط قرمز و موانع ساختاری حقوقی و سیاسی در مقابل آزادسازی سیاسی تا حد زیادی حفظ شوند. پس از وقوع بهار عربی، نخبگان سنتی و قبیله‌ای در اردن در میان دو الگوی «بهار عربی» و «الگوی امنیتی - اقتصادی شورای همکاری خلیج فارس»، الگوی دوم را برگزیدند؛ آنها با حضور خود در نهادهای تصمیم‌گیر حاکمیتی و سلطه به‌طور تقریبی انحصاری بر دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی، همواره تلاش کرده‌اند، از تحقق حداکثری خواسته‌های رقبای اصلاح‌طلب لیبرال، چپ‌گرایان و اخوانی‌ها جلوگیری کنند (Helfont & Helfont, 2012: 85-90). یکی از مهم‌ترین دلایل مخالفت آنان با دموکراسی، آن است که از آنجاکه اخوانی‌های نوگرا و لیبرال‌ها در میان اردنی‌های فلسطینی تبار در کرانه غربی رود اردن نفوذ دارند، حمایت و پیشبرد دموکراسی، قدرت‌یافتن توده‌های فلسطینی و ازدست‌رفتن قدرت سنتی پیشین آنها را در ساختار قدرت سیاسی سبب می‌شود. نخبگان سنتی در قالب «عقلانیت ابزاری - سودمحور به قدرت سیاسی می‌نگرند لذا گسترش دموکراسی را بر نمی‌تابند.

اردن یکی از مصادیق بارز رابطه محکم قبایل با دولت است؛ گرچه نخبگان سنتی قبیله‌ای، دارای

قدرتی بالا در ساختار سیاسی به‌ویژه در بخش‌های امنیتی و اطلاعاتی هستند، [این نکته] هرگز به معنی کنترل انحصاری بر این دستگاه‌ها و چیرگی آنها بر دولت نیست؛ این نخبگان بخشی از ساختار قدرت هستند نه مستقل از آن. ائتلاف، همکاری‌جویی و چانه‌زنی از مؤلفه‌های مهم در روابط دولت و قبایل در اردن بوده‌اند. هرچه دولت، قوی‌تر و مقتدرتر باشد، مانور (رزمایش) دولت در مقابل قبایل و استقلالش بیشتر می‌شود اما در برهه‌های بحران اقتصادی و سیاسی، به‌طور موقتی، میزان قدرت قبایل اردنی بیشتر شده، از استقلال دولت کاسته شده‌است (Kabatilo, 2014: 174-176).

۵. شکاف سیاسی و ایدئولوژیک در نیروها یا کنشگران سیاسی - اجتماعی به مثابه

مانع در سطح کنشگران

در ادبیات نظری، شکل‌گیری یک جنبش اجتماعی دموکراسی‌خواه منسجم، و رای اختلاف‌ها و شکاف‌های ایدئولوژیک و استمرار آن به‌عنوان پیش‌فرضی مهم برای دموکراسی و تجکیم آن پذیرفته شده‌است، موضوعی که درخصوص اردن چندان روی‌نداده و با موانع جدی مواجه بوده‌است. با وقوع بهار عربی، پادشاهی اردن، صحنه کارزار میان طرف‌داران اصلاحات و دموکراسی و طرف‌داران ثبات، امنیت و رفاه اقتصادی شد. در اردن، دو طیف از معترضان را شاهد بوده‌ایم: دسته نخست، نخبگان سنتی و قبیله‌ای هستند که با اصلاحات سیاسی و الگوی بهار عربی، مخالف بوده‌اند و دسته دوم، لیبرال‌ها، جوانان و اصلاح‌طلبان اخوان‌المسلمین هستند که به‌طور عمده خواستار اصلاحات سیاسی مانند «عمق‌بخشیدن به آزادی‌ها و اصلاحات، پارلمان قوی به‌طور کامل منتخب مردمی، محدودکردن قدرت پادشاه و نخست‌وزیر، تدوین و همه‌پرسی قانون اساسی جدید و انتخابی شدن نخست‌وزیر و وزرا و مسئولیت‌پذیری آنها در مقابل پارلمان» بوده‌اند اما شایان اشاره است که اخوانی‌ها پس از مدتی محدود، به دلیل ملاحظات سیاسی و مذهبی، هم‌آوازی خود با لیبرال‌ها را به‌شدت روزهای نخستین اعتراض حفظ نکردند (Helfont & Helfont, 2012: 85-90)؛ البته گروه‌های چپ‌گرا در تمایزی نسبی با لیبرال‌ها، در کنار اصلاحات سیاسی، به‌طور عمده بر عدالت و اصلاحات اقتصادی بیشتر تأکید دارند. گروه‌های لیبرال، دانشجویان و جوانان، خواستار اصلاحات اقتصادی، تغییرهای سیاسی و بازسازی کامل نظام سیاسی از جمله قانون اساسی و انتخابات آزاد و عادلانه بوده‌اند (Barnes, 2013: 60).

در جامعه اردن از یک‌سو، گسل یا شکاف‌های ایدئولوژیک میان اسلام‌گرایان و سکولارها

وجود دارد و از سوی دیگر، درون اسلام‌گرایان نیز، تفرقه و اختلاف‌های شدید را مشاهده می‌کنیم؛ این شکاف‌ها، فرصت خوبی برای ایجاد مانع و ترمز در مسیر آزادسازی سیاسی و عدم مواجهه با فشار عمومی برای دموکراسی بوده‌اند. از آنجاکه اخوان‌المسلمین به‌عنوان سازمان‌یافته‌ترین و پرنفوذترین تشکل و جنبش عمل کرده‌است، هر نوع هم‌گرایی میان آنها و سکولارهای چپ‌گرا و لیبرال می‌تواند برای سنت‌گرایان و حکومت خطرناک باشد؛ بر همین ملاحظه بود که از گذشته تا به امروز، حکومت هاشمی برای عقب‌راندن چپ‌گرایان ناصری به اخوان‌المسلمین اجازه داده‌است که فعالیت‌کنند؛ اکنون حفظ این شکاف‌ها می‌تواند برای دموکراسی خطرناک باشد. اخوان‌المسلمین با سکولارهای چپ‌گرا و لیبرال در تأکید بر اصلاحات سیاسی و تقدم الگوی بهار عربی بر الگوی شورای همکاری خلیج فارس، هم‌داستان است و همین‌طور میان اخوان و چپ‌گراها در مخالفت با نزدیکی دولت اردن به اسرائیل، اشتراک نظر وجود دارد؛ با وجود این، اخوانی‌ها به دلیل فرصت‌های اعطایی توسط حکومت برای مشارکت و کسب کرسی‌ها در پارلمان و گاه کابینه، به عدم رادیکال‌شدن شعارها و تحولات سیاسی اعتقاد دارند.

یکی از مهم‌ترین عوامل در کندی اصلاحات، وجود دسته‌بندی‌ها و تفاوت‌های فکری و رویه‌ای در داخل جنبش اسلامی است؛ در این خصوص می‌توان به شکاف «اسلام‌گرایی اجتماعی» در مقابل «اسلام‌گرایی سیاسی» اشاره کرد. اسلام‌گرایان اجتماعی به دلیل تمرکز بر رسالت آموزشی، مذهبی و نظارتی دین و عدم تلقی مثبت از دموکراسی برای اردن، در عمل با رژیم و نخبگان سنت‌گرا متحد بوده‌اند اما اسلام‌گرایان سیاسی با محور اخوان‌المسلمین بر مسائل سیاسی، متمرکز بوده‌اند؛ آنها از اصلاحات سیاسی و حقوق فلسطینی‌تبارها و فلسطینی‌ها حمایت کرده‌اند و اکنون بازیگری مهم در پویای سیاسی و نقد حکومت هستند (Robinson, 1998: 403)؛ همین شکاف، انشعاب اسلام‌گرایان اجتماعی از حزب اقدام اسلامی به‌عنوان مهم‌ترین تشکل سازمانی اخوان‌المسلمین و پیوستن آنها به جریان‌های سلفی و سنت‌گرای اردنی را سبب شد.

یکی از مهم‌ترین مصادیق شکاف فکری و رویه‌ای، وجود سه جناح «میان‌رو، رادیکال و اصلاح‌طلب»، درون اخوان‌المسلمین است. میان‌روها از گفتگوی راهبردی با حکومت و حفظ رابطه با آن در آینده حمایت می‌کنند اما جناح رادیکال، حکومت را فاسق و نامشروع دانسته، خواستار تحول اساسی در بنیان مشروعیتی حکومت بر مبنای ملاحظات دینی هستند. اصلاح‌طلبان سیاسی از اصلاحات سیاسی و استقرار حکومتی مشروطه در اردن حمایت می‌کنند. گروه اصلاح‌طلب بر سه

اصل مهم «بازگرداندن اعتبار به نهادهای قانون اساسی، تثبیت اصل جدایی و استقلال قوا و تأکید بر اصل امت به‌عنوان منبع قدرت و اختیارها» تأکید دارند (فوزی و هاشمی، ۱۳۹۴: ۲۰).

یکی از مصادیق شکاف سیاسی در اردن، موضوع حقوق زنان است. سکولارها در تقابل کامل با اسلام‌گرایان سنتی و تاحدی با اخوان‌المسلمین هستند. اسلام‌گرایان سلفی و سنتی مانند «حزب التحریر، السلفیه التقليديه و جماعه الدعوه و التبلیغ» بر نقش سنتی زن در خانه یا در نهایت بر مشارکت زنان در امور آموزشی، مذهبی، خیریه و اجتماعی، مهرتأییدزده و آنها را از فعالیت سیاسی منع کرده‌اند. اخوان‌المسلمین اردن تا دهه ۱۹۹۰ به‌طور عمده با طیف‌های سنت‌گرا در تأکید بر نقش سنتی و اجتماعی زنان هم‌داستان بود اما از دهه ۱۹۹۰ به این سو، مواضع محافظه‌کارانه خود را تعدیل کرده، با اجازه ثبت‌نام و نامزد شدن به زنان، راه خود را از اسلام‌گرایان سلفی جداساختند با وجود این باید گفت که اخوان در عمل، هنوز پاره‌ای از رویه‌های محافظه‌کارانه خود را در قبال زنان حفظ کرده‌است (Kabatilo, 2014: 112-115).

نتیجه‌گیری

گرچه زمزمه‌های اقدام‌های اصلاح‌طلبانه در منطقه خاورمیانه، پس از تحولات نیمه دهه ۱۹۸۰ و به‌ویژه دهه ۱۹۹۰ به این سو آغاز شد، با تحولات بهار عربی و سرایت آن به کشورهای منطقه خاورمیانه، این بحران به جامعه اردن نیز رسوخ کرد؛ در این مقاله، یکی از یافته‌های مهم، آن بود که حکومت اردن در پاسخ به نارضایتی‌های اقتصادی و اجتماعی و سپس متأثر از آثار سرایتی بهار عربی، به نوعی آزادسازی سیاسی از بالا و دموکراسی تدافعی برای ترمیم مشروعیت و بقای سیاسی دست‌زد. گرچه انجام پاره‌ای اصلاحات مهم، اردن را با لقب «پادشاهی مدنی» از پادشاهی‌های مطلق در شیخ‌نشین‌ها متمایز ساخته، این اصلاحات، ناکافی بوده، نمی‌تواند مرهمی جدی برای مشروعیت روبه‌افول حکام هاشمی باشد.

در مجموع، وجود موانع جدی ساختاری مانند محدودیت‌های حقوقی، سیاسی و کنترلی، اراده ضعیف حاکمیتی برای اصلاحات، چیرگی نخبگان قبیله‌ای بر حکومت در کنار ضعف جامعه مدنی و عدم اقبال توده‌ها به نهادهای مدنی و غلبه عقلانیت معیشتی بر عقلانیت آزادی‌خواهانه از چالش‌های مهم فراروی دموکراسی در اردن بوده‌اند.

اما با وجود چالش‌ها و موانع یادشده ساختاری و غیرساختاری، در چارچوب نظریه عاملیت یا

ساختمندی گیدنز باید گفت که در آینده‌ای نه‌چندان دور، حکومت هاشمی اردن، ناگزیر از تن‌دادن به آزادسازی سیاسی بیشتر خواهد بود که مهم‌ترین دلایل آن عبارت‌اند از: تحول فکری و نسلی در نسل جدید دانشجویان و دانش‌آموزان و آثار سرایتی آن به اقلشار دیگر (که نظرسنجی‌ها این امر را تأیید می‌کنند)، گسترش شهرنشینی، شکاف در حاکمیت و بحران مشروعیت ناشی از آن، موج روبه‌گسترش دموکراسی‌خواهی منطقه‌ای و جهانی و بحران کارآمدی حکومت؛ البته تحقق این امر، به آن منوط است که در چارچوب رویکرد ساختمندی گیدنز، کنشگران و جنبش اپوزیسیون بر اختلاف‌ها و شکاف‌های ایدئولوژیک فایق آمده، توده‌ها و نسل‌های جدید جوانان را برای پیشبرد دموکراسی، حقوق شهروندی و ضرورت حکمرانی خوب و کارآمد اقتصادی و سیاسی همراه‌سازند که شرح و بسط آن، پژوهشی دیگر می‌طلبد.

منابع

۱. منابع فارسی

- الفقیر، فادیه (۱۳۸۳)؛ «زنان دموکرات بدون دموکراسی؟ (زنان، دموکراسی و شهروندی در اردن)»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*؛ ترجمه ماجد نجار؛ سال دهم، ش ۳، ص ۲۲۵ تا ۲۵۸.
- بوخارس، انوار (بی‌تا)؛ «درس‌هایی از مراکش و اردن؛ اصلاحات یا واژگونی»، *مجموعه مقالات تحولات بیداری اسلامی از دیدگاه تحلیلگران مؤسسه واشنگتن*؛ ترجمه محمدرضا سورتچی؛ تهران: مرکز مطالعات فرهنگی و بین‌المللی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی.
- جوانپور، عزیز و میرقاسم بنی‌هاشمی (۱۳۹۰)؛ «جنبش‌های انقلابی عربی؛ چشم‌اندازها و چالش‌های الگوی نوین دولت»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*؛ دوره ۱۴، ش ۲، ص ۸۰ تا ۱۱۰.
- شهابی، سهراب و فهیمه عباسی (۱۳۹۶)؛ «جهانی‌شدن اقتصاد و ثبات رژیم‌های سیاسی در خاورمیانه عربی»، *فصلنامه روابط خارجی*؛ سال هشتم، ش ۱، ص ۱۷۷ تا ۲۰۲.
- فوزی، یحیی و عباس هاشمی (۱۳۹۴)؛ «جریان‌های سیاسی اسلام‌گرا و چالش‌های درونی در اردن»، *دوفصلنامه جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام*؛ دوره ۳، ش ۱، ص ۱ تا ۲۸.

۲. منابع انگلیسی

- Abduulah, Abdulkhaleq. (2014). “the Impact of Arab Spring on the Arab Gulf States”, in *Silent Revolution: The Arab Spring and Gulf States* (edited by Seikaly & Matter), Hamburg: Gerlach Press.
- Al.Azzam. (2008). *Political Participation in Jordan*, Ph.D Thesis, Durham, Durhamuniversity.
- Al- Attivat, Ibtissam, (2003), *Building democracy in Jordan* , Introduction and Executive Summary.
- Barnes, Ashley,(2013), *Creating Democrats? Testing the Arab Spring*, Middle East Policy, Vol. xx, No. 2, summer 2013, pp 55-72.
- Echague, Ana & Michou, Helene (2011), *Assessing Democracy Assistance: Jordan*, Foundation For the Future, pp:1-20.<https://www.fride.org>.
- Diamond, Larry. (1993) (ed). *Political culture and Democracy in Developing Countries*, London, Lyn Reiner Publications.
- Ferguson, Peter A(2017), *The State of Jordanian Women’s Organizations-Five Years Beyond the Arab Spring*, Politics and Governance, 2017, Volume 5, Issue 2, Pages 59–68.
- Giddens, Antony. (1984).*The constitution of society*, Cambridge, Polity press.
- Helfent, Samuel & Helfent, Tally. (2012). “Jordan Between the Arab Spring and the Gulf Cooperation Council”, *Orbis*, Winter,pp: 82-95.
- Identity Center (2013-2014), *Map of Political Parties and Movements in Jordan*, Amman: Identity Center Publications.
- Jamal, Amaney & Tessler, Mark. (2008). “Attitudes in the Arab World”, *Journal of Democracy*, vol.19, No. 1.

- Jamal, Amaney. (2006). "Reassessing Support for Islam and Democracy in the Arab World", *World Affairs*, Vol.169, No.2.
- Jonasson, Ann-Kristin (2009), "Is Monarchy Compatible with Democracy? The Constitutional Framework and Royal Initiatives for Democracy in Jordan, Democracy is our option", *Jordan Times*, 9 March, pp: 163-181.
- Kabatilo, Fadi. (2014), *Democratization Processes and the Democratic Culture in Arab Countries: The Case of Jordan*, Finland, Publications of the University of Eastern Finland, pp: 1-250.
- Robinson, Clean E. (1998). "Defensive Democratization in Jordan", *International Middle East Journal*, Vol.30, pp: 387-410.
- Ryan, Curtis R. (2008). "Islamist Political Activism in Jordan, Moderation, Militancy and Democracy", *Middle East Review of International Affairs*, 2 (2), June, pp:1-13.
- Yom, Sean. L. (2005), *Civil Society and Democratization in the Arab World*, *Middle East Review of International Affairs*, Vol. 9, No, pp 14-33.
- Bayat, Asef. (2010). *Life as Politics: How Ordinary People Change the Middle East*, Amsterdam, Amsterdam University Press.